

قصه های کودکانه

ماجراهای خاله سوسکه و آقاموشه

# سوسکه و سیل و بارون موشی توی بیابون

نوشته‌ی سوسن طاقدیس تصویرگر: سمیه علیپور



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.

ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های کمک‌آموزشی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دبستان‌ها

واحد کودک و نوجوان موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر

کتاب‌های قاصدک

دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱  
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷  
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

## سوسکی و سیل و بارون، موشی توی بیابون

- سرشناسه
- نویسنده: سوسن طاقدیس
- تصویرگر: سمیه علیپور
- مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون قصری حقیقی
- صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)
- لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۶۲۳
- تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۸
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۳-۱
- موضوع: یادداشت
- گروه سنی: ب.
- افسانه‌های عامه - شعر کودکان
- شناسه افزوده
- رده بندی دیویی
- شماره کتابشناسی ملی
- عنوان و نام پدیدآور
- مشخصات نشر
- مشخصات ظاهری
- فروست
- شابک
- وضعیت فهرست نویسی
- یادداشت
- موضوع
- شناسه افزوده
- رده بندی دیویی
- شماره کتابشناسی ملی
- طاقدیس، سوسن، ۱۳۳۸ -
- سوسکی و سیل و بارون موشی توی بیابون / نویسنده سوسن طاقدیس؛ تصویرگر سمیه علیپور.
- تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک، ۱۶ص: (مصور(رنگی).
- ماجراهای خاله سوسکه و آقا موشه؛ ۳.
- ۱-۶۹۳-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸؛ دوره: ۹-۶۹۷-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
- فیپا
- گروه سنی: ب.
- افسانه‌های عامه - شعر کودکان
- علیپور، سمیه، ۱۳۶۰ - تصویرگر
- ۱۳۹۳ س و ۱۵۲۴ ط ۳۹۸/۲ د
- ۳۵۸۸۶۱۴



یک روز کله سحر آقا موشی و سوسکی خانم از صدای رعد و برق  
از خواب پریدند. سوسکی دوید کنار پنجره، به آسمان ابری  
نگاه کرد و با خوشحالی گفت:

«بارون می‌یاد»

چیک و چیک و چیک

رو سر همه، بزرگ، کوچیک

بارون میاد از ابرا

رو سر همه تو دنیا.»





با شنیدن حرف‌های سوسکی، آقا موشی هم سر ذوق آمد.  
لحافش را کنار انداخت و دوید کنار پنجره. دو تایی مدتی  
به نم‌نم باران نگاه کردند و شاد شدند.

بعد قرار شد آقا موشی به دامنه‌ی کوه برود و یک قارچ  
بیاورد؛ سوسکی خانم هم با گردو، فسنجان درست کند تا  
آقا موشی با قارچش سر برسد.





آقا موشی شال و کلاه کرد و راه افتاد؛ ولی چشمتان روز بد نبیند: هنوز موشی به دامنه کوه نرسیده بود که آسمان رعد و برقی زد. بارانی راه افتاد که نگو و نپرس. کمی بعد، آب از هر طرف راه افتاد. موشی خواست روی یک بلندی بنشیند تا باران بند بیاید؛ ولی ناگهان دید آب جوی‌ها با هم یکی شده‌اند و راه افتاده‌اند. به طرف کجا؟... درست به طرف خانه‌ی آن‌ها...

آقاموشی دودستی زد توی سرش  
و گفت: «ای وای داد و بیداد  
عجب سیلی راه افتاد  
سیل نرسه به خونه  
سوسکی تو سیل نمونه.»  
آقا موشی دیگر فکر جان  
خودش را نکرد. دوید و رفت و  
شروع کرد به کندن یک چاله  
تا آب باران توی آن بریزد  
و جمع بشود. بعد هم  
راه آب را با سنگ و گل  
و خار و خاشاک بست  
تا به طرف خانه نرود.

